

## لیبرالیسم در تقابل با قهر!

حاشیه نوشته ه ا که در کنار بویخی سطور آمده نظرات من هستند که نقدی است کوتاه به نوشته جدید بهمن شفیق؛ وی تا کنون در نوشته های دیگری نیز به جنبش اجتماعی - طبقاتی جاری در ایران پرداخته است. تمامی بخشهایی رنگی شده و سطور خط کشیده شده و یا بزرگتر نوشته شده از جانب من میباشد تا توجه خواننده را به نکات باریک نوشتار بهمن شفیق جلب کرده باشم. بخاطر عدم فرصت کافی برای نقد هر نوشتاری مناسب دیدم چنین روشی را بکار گیرم.

31 دسامبر 2009  
ناصر برین

### عاشورا

بهمن شفیق

می‌گویند تاریخ دو بار تکرار می‌شود: بار اول به صورت تراژیک، بار دوم به شکل کمدی تاریخ ایران در حال تکرار شدن است. اما این بار به گونه‌ای دیگر: این تکراری تراژیک تر است. **جامعه ایران نشان می‌دهد که در هیچ چیز با کلیشه های آشنا پیش نمی‌رود.** بی‌سی سال قبل درست در زمانی که در نیکارگونه یک انقلاب چپگرا در حال وقوع بود و مدت کوتاهی پس از به قدرت رسیدن نظامیان چپگرا در افغانستان، در ایران انقلابی به وقوع پیوست که مرتجع ترین جریان اجتماعی موجود را به رأس قدرت پرتاب کرد. در آستانه گذار از نظام دوقطبی جهانی به نظام جهانی نئولیبرال، ایران راه دیگری برگزید راهی که فوکو آن را نخستین انقلاب پست مدرنیستی نامید همه چیز در اینجا در قالبی دیگر شکل گرفت. تراژدی انقلاب ایران از آخرین روزهای انقلاب آغاز شد انقلابی که به ضدانقلابی خونین منجر شد. تصاویر عاشورای حسینی 88 تهران در نگاه اول یادآور تکرار صحنه‌های انقلاب سی سال پیش است. این بار اما تراژدی از همان آغاز خود را اعلام کرده است این بار انقلابی در کار نیست که به ضد انقلاب بدل شود. **این ضدانقلابی است در دل ضدانقلاب پیشین که به وضعیتی خونین خواهد انجامید.** عناصر این تراژدی از همان آغاز در بطن تلاطم پسا انتخاباتی موجود بود. عاشورا فقط آن را عیان کرد.

### ورای تصاویر

تصویر جان جهانی مدیانی امروز است. تصویر ابزار سلطه است، ابزار فریب است، ابزار برانگختن است، ابزار شمع است، ابزار لهب است، ابزار اندوه است و ابزار گریز از جهان واقعی و به همان اندازه هم ابزار پی بردن به حال جهان واقعی. **تصاویر عاشورا نیز چنینند. سرتاسر خشونت.** اگر تا دیروز تصاویر خشونت لجام گسیخته حاکمان در برابر مظلومیت معترضان از برابر دیدگان رژه می‌رفتند در عاشورای حسینی خشونت در برابر خشونت قرار گرفت. تصاویر عاشورای حسینی در خیابانهای تهران بیش از هر چیز بیان روح خشونت بار جنبشی است که اساس آن بر حفظ نظم غیر انسانی قرار گرفته است. خشونت معترضین خیابانهای تهران عارضه‌ای جانبی، پدیده‌ای ناگزیر در مقابل خشونت دستگاه حاکم نیست. **این خشونت ذاتی آن جنبش است.** عاشورای حسینی 88 ادامه جنبه‌های ارتجاعی و خشونت بار جنبش 57 است و نه تداوم جنبه‌های رهائیبخش آن مردان و زنان جوانی که در خیابانهای تهران به تظاهرات دست زدند، برای تظاهرات به میدان نرفته بودند، برای **بسج زنی** به میدان آمده بودند.

یک هفته پیش از عاشورا یک هفته تدارک و آماده سازی روحی این مبارزان جوان برای جلال نهائی بود. منطق حوادث خود به اندازه کافی گویا است. عاشورای حسینی باید به تقابل بین «حسینیان و یزیدیان» می‌کشید و بین حسینیان و یزیدیان تنها خون حاکم است.

**[1W]Kommentar:** اما بهمن شفیق به کلیشه آشنای سندیکا همچنان اصرار می‌ورزد و این دیالکتیک جامعه ایران است که تکرار و اراده گرایی را بر نمی‌تابد.

**[2W]Kommentar:** هیچ نفی ای پیش از آنکه شرح مثبتی از آن فرا رود نفی سپسین را در دل خود نمی‌آفریند! اما خیزش سبز ضدانقلابی است در دل جنبش انقلابی اجتماعی - طبقاتی کنونی، که اگر با دخالتگری انقلابی مواجه نگردد پتانسیل غلبه بر این جنبش را میتواند داشته باشد. بنابراین ضدانقلاب در دل ضدانقلاب بوجود نمی‌آید، اگر جنبشی انقلابی ای آغاز نشده باشد.

**[3W]Kommentar:** با در نظر گرفتن نگرش مذهبی - اخلاقی بهمن شفیق نسبت به "عاشورای حسینی" که ذهنیت ماورایی باور وی در بسیاری از نظراتش را نشان میدهد، نگرش وی به "قهر" که آنرا با **خشونت** مترادف می‌شمارد، تامل برانگیز است! بهمن شفیق ماهیت رشد مرحله به مرحله ی حرکتیهای اجتماعی که از شعار "رای مرا پس بده" گذر کرده و بجا مرور در برابر قهر ضدانقلابی به نتایج قهر انقلابی میرسد را " **خشونت ذاتی آن جنبش** " قلمداد میکند. همچنین قیام قهرآمیز 22 بهمن را نیز با **جنبه های خشونت بار** آن که از طرف "ضدانقلاب جمهوری اسلامی" درون انقلاب پدید آمده بود را هم تشخیص نمیدهد. و مبتلا به همان توهمات مشابهی می‌گردد که همواره دچارش بوده. و مردان و زنانی را که در برابر دستگاه سرکوب به دفاع از خود پرداخته اند خشونت گرا و نیز " **بسج زن** " توصیف میکند.

**[4W]Kommentar:** آیا این وصف حال، گویای نگاه عوامل جمهوری اسلامی نظیر "رادان ها، جعفری ها، احمد خاتمی ها و ... نیست؟ اراجیفی مبتذل تر از این میتوان گفت!

سی سال قبل نیز خیابانهای تهران صحنه جدالهایی عظیم بود سی سال قبل نیز مردمی به ستوه آمده در مقابل دستگاهی تا بیخ دندان مسلح قرار گرفته بودند آن زمان نیز مردمی با شلیک گلوله از پا درآمدند اما این تصاویر نمیتوانند تکرار آن زمان را تداعی کنند برای کسی که از نزدیک شاهد حوادث سی سال قبل بود، تصاویر امروز باید حسی غریب ایجاد کنند. در اینجا نه از شاخه‌های گل بر لوله های تفنگ خبری است و نه از «برادر ارتشی، چرا برادر کشی». در اینجا تحقیر طرف مقابل است که خود می نماید شباهت عاشورای 88 با جنبش 57 در «می کشم می کشم، آنکه برادرم کشت» است و این شعار ارتجاعیون درون جنبش 57 بود. از شعار «**ایران را سراسر ویتنام می کنیم**» در عاشورای 88 خبری نیست. و چه تفاوت عمیقی است بین این دو. یکی شعار انتقام است، دیگری شعاری با افق آینده‌ای رهاییبخش. در عاشورای 88 افق چپ، افق مبارزه‌ای رهاییبخش و عدالتخواهانه به کلی غایب بود و نمیتوانست هم حاضر باشد. جنبشی که خود در تقابل با روایت مسخ شده عدالتخواهی شکل گرفت، نمیتوانست از درون خود چنین افقی را شکل دهد و به میدان آورد. **خشونت ذاتی جنبش 88 بود** و از همان آغاز در زبان و بیان این جنبش وجود داشت. در عاشورا این خشونت فقط ظاهر شد. امروز آنچه برای این جنبش باقی مانده است چیزی جز عطش انتقام نیست. **سرکوب و وحشیانه طرف حاکم ممکن است این خشونت را توضیح دهد، اما آن را توجیه نمی کند. هیچ علتی معلول را توجیه نمی کند. هر کنش اجتماعی علتی دارد، اما هیچ کنشی را نمیتوان بدون شناخت عوامل درونی خود آن توضیح داد.**

**[5W]Kommentar:** بهمین شفیق چنانکه خود میگوید: "شاهد جنبش 57 بود" و نه شرکت کننده در آن جنبش! آیا این شعار "برادر ارتشی، چرا برادر کشی" شعار انقلابیون سال 57 بود؟ یا شعار خمینی که در هراس از رادیکالیزه شدن جنبش انقلابی که سرانجام در روزهای واپسین که چشم انداز قیام مسلحانه پدیدار شده بود آشکارا اعلام نمود: "من حکم جهاد نداده ام"؟ دیگر آنکه شعار "ایران را سراسر ویتنام می کنیم" و یا (چنانکه بهمین شفیق بخواد بیاد آورد) شعار "تمام ایران را سیاهکل میکنیم" را هم انقلابیون بودند که سر میدادند! و هیچ قصد گلکاری بر سر لوله تفنگ گارد شاهنشاهی را هم نداشتند! این سفسطه ای بیش از جانب لیبرال - سندیکیالیستی همچون بهمین شفیق نیست که به تحریف تاریخ زنده میردازد.

**[6W]Kommentar:** این بخش چیزی غیر از یک عبارت پردازی محض نیست!

**جنبش 57 جنبشی ساده لوح بود.** رمانتیسیسم حاکم بر آن مانع از آن گردید که آن جنبش بتواند کابوس جمهوری آینده اسلامی را حتی حدس بزند. اما در آن **ساده لوحی** و در آن رمانتیسیسم قدرتی عظیم نیز نهفته بود. قدرتی که **شاخص هر انقلاب اصیلی** است. قدرت برانگیختن حس انسانیت حتی در صفوف سرکوبگران. عاشورای 88 یکسره فاقد این قدرت است. این جنبشی است که نه ساده لوح است و نه رمانتیک. جنبشی است خشن، تحقیرآمیز و معطوف به قدرت و امتیاز. **جنبشی معامله‌گر که فاقد حتی شائبه ای از انقلابیگری است.** به همین خاطر نیز این جنبش حتی به آنچه که جنبش 57 به سادگی دست یافت، یعنی به خلع سلاح ایدئولوژیک دستگاه سرکوبگر حاکم، هیچگاه دست نخواهد یافت. برعکس. آن را بیشتر و بیشتر تحریک خواهد کرد. این دور مارپیچی خشونت باز هم فزونی خواهد یافت.

**[7W]Kommentar:** با چنین وصفی از جانب بهمین شفیق بایستی تمامی انقلابهای شکست خورده چیزی جز "**جنبش های ساده لوح**" نباشند. و جالبتر آنکه ساده لوحی هم جزو شاخص های اصل هر انقلابی شمرده میشود! لایذ انقلابیون آن نیز "احمق هایی" در همان طراز! آیا روشنفکری پشیمان تر از خود وی که به منصب آرمانی اش که همان "ریاست" بر طبقه کارگر بود و بر آن دست نیافت، میتواند بیش از این از انقلاب و انقلابیون انتقام بگیرد؟

**مبارزان معامله**

**مبارزان 88 آرمانگرا نیستند. آنگونه که مبارزان 57 بودند. مبارزان 88 معامله گرند.** معامله بنیان این جنبش است. این جنبش از همان آغاز با معامله و برای معامله شکل گرفت. معامله با موسوی، معامله با کروبی، معامله با رفسنجانی، معامله با تاریخ جمهوری اسلامی، معامله با خونهای بر زمین ریخته شده در این نظام، معامله برای آزادی معامله بیان آن دختر جوانی که در سناده انتخاباتی موسوی در پاسخ به سرزنش مربوط به اعدامهای سال 67 به راحتی شانه بالا انداخته و اعدام را «لایذ حق اعدام شدگان» دانسته بود، به بهترین وجهی ابعاد این معامله گری را نشان میداد.

**[8W]Kommentar:** بدین معنا که مثلا در مخیله هیتلر و یا خمینی در کشتار انسانها **حس انسانی** بیدار گردد!!! اما وقتی روشنفکری به ابتدال گرایید نه تنها حس انسانی که حتی ساده لوحی هم رخت بر بسته و عقده و تحقیر ریشه می گستراند.

**نطفه این جنبش در دو خرداد 76 بسته شد که چیزی جز معامله بزرگ نظم اسلامی با جهان سوداگر نبود.** بده و بستانی بود برای حفظ نظام من کمی از اسلام خود را می‌دهم و از لیبرالیسم تو می‌گیرم، تو هم کمی از اسلام من بگیر و از لیبرالیسم خود بده. این معامله نطفه آغازین جنبش سبز امروز بود. تا آن زمان تردیدی در این نبود که رهایی جامعه نه در معامله با حکومتگران که در مقابله با آنان، در گسست از نظام میسر است. معامله گران این را به نام خشونتگرایی پس زدند و وعده رهایی بدون خشونت دادند اما به همان اندازه که آن گسست پاک و صریح و بی شیله پبله بود، به همان اندازه نیز این معامله حقیر و فریب و دورویی بود. معامله دو خرداد ورود اخلاق فاسد و زراندوز دوران سازندگی به عرصه سیاست و

**[9W]Kommentar:** بهمین شفیق همین **معامله گران** را پایین تر با صفات "قربانیان"، "جوانان صدیقی"، "که در عشق به آزادی در خیابانها به مبارزه دست زدند"، "زنانی ... که برای رهایی از آپارتاید جنسی..."، "دانشجویان و دانش آموزانی"، "برای تنفس در هوایی آزاد به خیابانها ریختند". این معامله گر خود بهمین شفیق است که در سودای معامله با رژیم جمهوری اسلامی میخواد که شاید روزی در صولت رئیس سندیکیایی و به شرط حفظ نظم کنونی به جایگاهی برسد.

تحمیل آن بر پهنه **زندگی عمومی** بود، جنبش 88 واکنشی در برابر اعلام فسخ این معامله مثل هر معامله دیگری، بر این معامله نیز از آغاز حقه و حيله و فریب و دروغ حاکم بود پشت لبخندهای ظاهری، طرفین در حال تیز کردن سلاحهای خویش برای بریدن زیر پای دیگری بودند ملتی مدرن و سکولار که کرور کرور پای صندوقهای رأی حاضر می شدند تا سیدی خندان از اولاد پیغمبر را به ریاست جمهور خویش برگزینند تا رهبری عمیقاً معتقد به ولایت آسمان که از مردم سلالاری دینی سخن به میان می آورد.

رفسنجانی روح این معامله بود و احمدی نژاد اعلام فسخ آن بیهوده نیست که هم این رفسنجانی به اقتدار معنوی همان جنبش تبدیل شد. شعله های آتش خیابانهای تهران همان دود سینههای مؤمنان رفسنجانی است که به آسمان برخاسته است. در هیچ کجای تاریخ معاصر جهان سابقه نداشته است که جنبشی به نام آزادی جلاان را به مقام اعتبار معنوی خویش ارتقا دهد. در تمام کشورهای آمریکای لاتین دیکتاتوریهایی نظامی جای خود را به دموکراسی های تماماً بورژوائی دادند، در آفریقای جنوبی نظام نژادپرستی سرنگون شد، در اروپای شرقی انقلابات مخملی جغرافیای سیاسی جهان معاصر را از بیخ و بن تغییر دادند، اما در هیچ کدام از اینها جلاانانی در رأس این جنبشها نبودند که مرتکب جنایت علیه بشریت شده باشند. حتی در دست راستی ترین آنها. این افتخار نصیب جنبش سبز ایران شده است. این جنبش سمبل فساد در تاریخ معاصر ایران را به عنوان تکیه گاه و عمود خود برگزید تا بتواند آزادی فساد را جاودانه کند.

**[10W]Kommentar:** اما بهمن شفیق  
نمیداند که مدت زمان بسیاری است که  
جنبش اجماعی - طبقاتی از هاشمی  
رفسنجانی عبور کرده است!

**تاریخ مکارترین مکاران است.** چه طنزی تلخ تر از این شوخی تاریخ که بورژوازی ایران نخست راه گذار از آزمون مذهب را برگزید تا در لوای آن سکولاریسم را کشف کند و اکنون همان سکولاریسم ابزار قدرت همان مذهبی شده است که سکولارها قصد کشیدن آن به زیر کنترل اینجهانی را داشتند؟ مشکل بورژوازی سکولار ایران در این است که این سکولاریسم هم دیر به دنیا آمده و هم فاسد بود. سکولاریسم ایرانی محصول جنبشی روشنگرانه از طبقه ای در حال عروج نبود. سکولاریسم ایرانی زائیده فرزندان طبقه ای پروار شده بود که به یمین حکومت اسلام به همه چیز دسترسی داشت به جز حوزه عمومی. این سکولاریسم پیستهایی اسکی شمال تهران بود که جمهوری الله برای سرگرمی فرزندان «نخبگان» ایجاد کرده بود. این سکولاریسم موجودیت خود را مدیون این جمهوری بود و از همین رو نیز بود که در معامله با همان جمهوری به قصد تصرف حوزه عمومی خیز برداشت. این سکولاریسم خود در لوای مذهب قرار داشت و مبشران آن عمامه به سر بودند. **بخت بد این سکولاریسم در این بود که اعلام پایان ایدئولوژی از جانب آن درست با زمانی مقارن شد که اعلام کنندگان پایان تاریخ خود به پایان «پایان تاریخ» رسیده بودند.** عصر پایان ایدئولوژی خود به پایان رسیده بود. اگر پاپ می تواند ادعای بیعدالتی سرمایه داری را در دست بگیرد و در همان حال با سقط جنین و ازدواج همجنسگرایان به مخالفت بپردازد دو میلیون نفر را در هر سفری به گرد خود جمع کند، چرا خامنه ای نتواند؟ چرا احمدی نژاد نتواند؟ پاسخ سکولاریسم به عدالتخواهی احمدی نژادی چه بود؟ تحقیر و باز هم تحقیر عدالت. کینه جنبش سبز به احمدی نژاد و خامنه ای کینه کسی است که احساس غبن در معامله می کند. تقلب احمدی نژاد نه پای صندوقهای رأی، بلکه در به هم ریختن قواعد معامله ای بود که سکولار معامله گر هنوز در فکر تداومش بود. سکولارهای سبز هیچگاه نتوانستند پخش سهام عدالت و گونی های سیب زمینی و بالا بردن حق بازنشستگی و کشیدن جاده به روستاهای پرت و دورافتاده را به احمدی نژاد ببخشند. همه اینها بر هم زدن قواعد معامله بود.

اعتراض آنها به بذل و بخشش دولتی نبود. خود آنها از جمله از قبل همین بذل و بخششها در شمال ایران ویلا خریدند و تعطیلات تابستانی و زمستانی خود را در کانادا و اروپا گذراندند. اعتراض آنان به این بود که چرا به جای پخش لپ تاپ در میان ژورنالیستها دولت به پخش سیب زمینی در یتیمخانه ها دست زد. سبز از این قاعده شکنی کینه به دل گرفت. هم کینه پخش کننده و هم کینه دریافت کننده را. و چنین شد که حمله سبز به احمدی نژاد حمله به پابرهنه ها و حاشیه نشینان هم شد. «هر کی که بیسواده، پیرو احمدی نژاده» و «دولت سیب زمینی نمی خواهیم». سبز بسیج را منسجم کرد.

**[11W]Kommentar:** بهمن شفیق از تاریخ هیچ شناختی ندارد! تاریخ برای او و همپالگی های اش "مکارترین مکاران" است، اما با قول "انگلس" تاریخ هیچ کاری نمیکند، جنگ نمی آفریند، نمی کشد، استثمار نمی کند. این انسان است که تاریخ را میسازد". یا به دید مارکس که، "انسانها خود را از یک حالت شبه ذات به ذات حقیقی فقط از طریق تاریخ محقق میسازند" و از این دید است که "هر چیز انسانی، از جمله اقتصاد، در تحلیل نهایی تاریخی است".

در نگرش بهمن شفیق از تاریخ نه دغدغه وی از تاریخ مبارزه طبقاتی بلکه تاریخ "نیچه" ای است که در آن انسانها در ورای هر قاعده ای به جز قواعد دست ساخته خود عمل میکنند و این، مکر تاریخ است!!

**[12W]Kommentar:** بهمن شفیق بی آنکه خود از سکولاریسم که همان الهیات زمینی شده میباشد، درک درستی داشته باشد، با عبارت پردازی های مطول خواننده نا آشنا با این مفهوم را مرعوب میسازد؛ که البته این عبارت پردازی ها ربطی به پایان تاریخ و فوکویاما و پایان ایدئولوژی ندارد.

**عروج رفسنجانی به مقام اعتبار معنوی جنبش سبز** و ریش سفید پشت پرده آن نشان می‌داد که این جنبش فاقد هر گونه صلاحیت اخلاقی است. این ستون جنبش در عین حال چشم اسفندیار آن نیز بود. هیچ چیز بهتر از شخص رفسنجانی نمی‌توانست نماد فساد جمهوری اسلامی باشد. فساد همه جانبه. از قتل و کشتار تا غارت و چپاول، از حيله و نیرنگ تا توطئه و بند و بست.

جنبشی با چنین تکیه گاهی هیچ گاه نمی‌توانست **بازندگان تاریخ** سی سال اخیر را خطاب قرار دهد. برعکس، این جنبش از همان آغاز کار اکثر **جنبشی علیه محرومان** جامعه را به خود گرفت. تبختر روشن فکر مابانه موسوی، زیبایی شناسی همین جنبش و تداوم تحقیر نخبگان جامعه بر علیه مردم کوچک و بازار بود. تحقیر الیت هنری، فرهنگی و اقتصادی جامعه بر علیه بیسوادان این الیت جامعه چهار سال تمام خود را در معرض تحقیر **آهنگرزاده** کوچکی می‌دید که سالوسانه بوسه بر دستان پینه بسته کشاورزان را آشکارا بر نشست و برخاست با این الیت ترجیح می‌داد.

موسوی پاسخ تحقیرآمیز این الیت به آن «بی ادبی» بود. سبز با همان زبان لب به سخن گفتن گشود که طرف مقابل آن. زبان دروغ و تحقیر و فریب. سبز اما در احمدی نژاد استاد خود را یافت. کسی را یافت که در بازی با قواعد جهان مدیایی و فریب افکار عمومی بسیار تواناتر از آنان عمل کرد. احمدی نژاد استاد کانالیزه کردن خشم توده محروم از محرومیت سی ساله به نفع نظام بود. نظامی که سی سال محرومیت را بر وسیع‌ترین توده های کارگر و زحمتکش تحمیل کرده بود، نظامی که یکی از بارزترین نمونه‌های شکاف بین فقر و غنی در جهان معاصر را ایجاد کرده بود، یکباره در هیأت تقابل با الیگارشی سبز به زعامت رفسنجانی از فرصتی طلایی برای بازسازی خود برخوردار شد. سبز بزرگترین خدمت را به بازسازی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی کرد. شعار آزادی جنبش سبز بیش از آن بوی تعفن منجلا ب فساد مالی و سیاسی و حتی مذهبی را می‌داد که الهام بخش توده های وسیع جامعه شود. چگونه می‌شود جنبشی را با حمایت چماقداران شناخته شده ای مثل غفاری ها به راه انداخت و مدعی آزادی بود؟ چگونه می‌توان برای تقویت جنبش به فتاوی مراجع مرتجع حوزه ها مراجعه کرد که در احمدی نژاد امام زمانی خطر حکومت سکولار را دیده اند و در عین حال مدعی آزادی بیان بود چگونه می‌توان در مقابل ولی فقیه‌ی که حکم بر ممنوعیت قمه زنی را داده بود به فقیه مرتجع تری مثل صانعی اویزان شد که قمه را مباح و گوارا می‌داند و در عین حال داعیه دفاع از دینی پیشرو داشت؟ این جنبش از همان آغاز عقیم بود. جنبش برای آزادی، جنبشی بود برای آزادی معامله و ساخت و پاخت این بر پیشانی آن نوشته شده بود و هیچ درجه از فداکاریهای مبارزان جوان آن در خیابانها نمی‌توانست و نمی‌تواند این واقعیت را بپوشاند. **راز آشکار دور ماندن توده مردم محروم از این جنبش در همین واقعیت نهفته بود.**

#### Kommentar [13W]: با کدام فاکتورهایی

بهمن شفیق ادعا میکند که این جنبش اجتماعی - طبقاتی **جنبشی علیه محرومین** میباشد؟ به همین جهت است که بهمین شفیق با چنین ادعایی آشکار و پنهان و با چشم بستن به بذل و بخشش های دولتی احمدی نژاد، علت حمایت های "محرومان" و "پابره نه ها" و "دست پینه بستگان" (که اینان نه طبقه کارگر بلکه جیره خواران جمهوری اسلامی میباشند) از "**آهنگرزاده**" ای بنام احمدی نژاد را به "اسکی بازان" سکولاریست ترجیح میدهد. اما در این میان مسئله وی نه خود "بازندگان تاریخ" بلکه **سالوسی** برای احمدی نژاد میباشد.

#### Kommentar [14W]: اما بهمین شفیق در

میان تمامی صداهای از جمله کارگران اهوازی که فریاد برآوردند: "**آزادی، عدالت این است صدای ملت**"، فقط میخواهد صدای ضدانقلاب درون انقلاب برای سرکوب کردن انقلاب را شنیده و چشم بدان دوخته باشد. اما غافل از آنکه آزادی کشش عینی تاریخ است.

#### Kommentar [15W]: "توده مردم

محروم" کیست جز آن انسان هایی که هر روز با فریادی بر آسمان تاریک گرسنگی جمهوری اسلامی، خشم خود را بروز می دهد، و نفی عامل آن گرسنگی و تحقیر عدالتی که در مفهوم تاریخی آن چیزی غیر از راهی از کار خودبیگانه ساز، لغو تقسیم طبقاتی کار و لغو کار دستمزدی نمیشاند! و اما فریاد این گرسنگان چه ربطی به موسوی و یا خیزش سبز دارد؟

### جنبش خیانت

سبز اما فقط این نبود. سبز جنبش خیانت بود. خیانت به آرمانها و خیانت به زندگی. سبز توده‌ای از **جوانان طبقه متوسط** را به مصاف مرگ و زندگی کشاند و به این ترتیب سؤال مربوط به مرگ در راه اهداف را یک بار دیگر به سؤال روز جامعه تبدیل کرد. برای چه هدفی؟ برای کدام آرمان؟ برای کدام آینده؟ هیچ **برای آزادی معامله.**

نظام جمهوری اسلامی به مثابه حکومت بورژوازی حریص ایران بدون تردید بزرگترین مانع بر سر راه انکشاف نیروهای خلاق و برای دستیابی به یک زندگی انسانی و با نشاط در جامعه ایران است این نظامی نیست که به سادگی از قدرت کنار برود. گذار از این نظام به یک نظام انسانی گذاری خواهد بود دشوار و چه بسا خونین. ریختن حتی یک قطره خون در مبارزه اجتماعی، ریختن یک قطره خون اضافی است جان انسان بسیار پر ارزش تر از آن است که در هر مبارزه‌ای به راحتی به عنوان وجه المصلحه به میان کشیده شود. هیچ انقلاب اصیلی به راحتی به چنین دورانی گذر نمی کند.

سبز اما با طیب خاطر جان جوانان را به میدان انداخت. با دروغ و فریب و برای منافع حقیری از قبیل حفظ حرمت علما و حفظ موقعیت بورژوازی رانت خوار فاسدی که حاضر به گذشت از منافع سی سالهش نبود. سبز جوانان را در اعتراض به این به میدان کشاند که پاسپورت ایرانی در فرودگاههای غربی بی ارزش شده است.

کار بدستان سبز یا در حریم امن قدرت و یا در قلمرو امن استودیوهای لس آنجلس و لندن و پاریس از هیچ کوششی برای دامن زدن به آتش کینه در جامعه خودداری نورزیدند. نه برای بنای جامعه‌ای انسانی، نه برای تأمین یک زندگی شرفتمندانه برای توده محروم، نه برای بهداشتی عمومی و رایگان، نه برای آموزش عمومی و رایگان، بل برای رفع سانسور و برای لغو گشت ارشاد.

سبز برای اولین بار در تاریخ ایران مبارزه برای آزادی و مبارزه برای عدالت اجتماعی را از هم جدا کرد. مبارزه برای آزادی برای سبز نه همراه با مطوزه برای عدالت اجتماعی، بلکه در تقابل با آن بود.

آزادی اسم رمز حفظ مزایای البتی بود که دیگر به هیچ وجه حاضر به پذیرش قید و بندهای باقیمانده از رسوبات انقلابیگری خط امامی آغاز جمهوری اسلامی نبود.

جنبش سبز در حالی خود را نماینده کل جامعه معرفی می‌کرد که خود میدانست چنین نیست. آنهمه شعار بر علیه بیسوادان احمدی نژادی و این داعیه نمایندگی مردم فقط و فقط یک معنا داشت: مردم در قاموس سبز همان الیت «فرهیخته»‌ای است که کمترین وقعی به حال و زندگی توده حاشیه نشینان و میلیونها کارگر نمی گذارد. سبز برای این جوانان طبقه متوسط را به میدان تقابل با رژیم کشاند که اتفاقاً در رویارویی با همین سبز یک بار دیگر در قامت مدافع محرومان جامعه ظاهر شده بود و حقیقتاً نیز بخشهای وسیعی از این محرومان را به نفع خود به میدان کشانده بود. سبز به مبارزان خود دروغ گفت، به آنان خیانت کرد. سبز به ایده جان باختن در راه آرمانهای والا خیانت کرد. سبز با داعیه اصلاح ظاهر شد تا با ایده انقلاب بازی کند. سبز یک جنبش خیانتکار است.

**[16W]Kommentar**  
و ناله های اخلاقی و حقوق بشری بهمین شفیق را بلندتر و رساتر خود "خیزش سبزی" ها و میرحسین موسوی در وصف عدم خشونت و مسالمت آمیز بودن حرکت شان دائم بر طبل شعار هایشان نمی کوبند؟

**[17W]Kommentar**  
تحقیر مبارزه طبقاتی و تقلیل آن تا حد اعتراض به بی ارزش شدن پاسپورت ایرانی آن جوانان نیست، هر چند که بهمین شفیق پاسپورت ایرانی - آلمانی اش نه بخاطر ارزشمندی تابعیت آن، بلکه بخاطر اتکا به ثروت خانواده اش که از قبیل استثمار نیروی کار همان کارگرانی که امروزه وی آنها را به ریشخند میگیرد، ارزش مییابد. والا سرمایه، همان کارگران بی کار را هم در صورت ارزشمندی پاسپورت های ایرانی شان در خارج از کشور از بدو ورود به اربابه ی کار بردگی خواهد بست.

**[18W]Kommentar**  
بخش "آزادی" را جنبش سبز بر عهده گرفت، لاید بخش "عدالت" آن را هم احمدی نژاد بر عهده دارد در حمایت از محرومان!

**[19W]Kommentar**  
اما هراس از تشدید مبارزه طبقاتی است که سبب گردیده "خیزش سبز" مدام بر مصالحه و سازشگری و گذار بر اساس "قانون اساسی جمهوری اسلامی" تاکید ورزد، آن "جوانان طبقه متوسط"ی که شفیق از آنان نام میبرد، بخشی از کل محرومان جامعه را تشکیل میده نه که در گریز از پرولتریزه شدن و بی آفوی فروشندگان نیروی کاری میباشند که هنوز به عنوان طبقه ای متشکل در زیر سقف کار و تولید به طبقه ای در خود تبدیل نشده اند، و همراه با کارگرانی که هنوز بصورت طبقه ای سازمان نیافته مجبور هستند برای حداقل معیشت خویش در برابر دولت تباه کننده ی نیروی کار انسانی شان (کارگران)، بجا همراهی زحمتکش پیرامونی خود (معلمین و نهیبدستان و حقوق بگیران جزء و ...) به مبارزه برخیزند. تاکنون بهمین شفیق مدعی بوده که کل جنبش، "سبز" میباشد، حال با این تناقض روبرو میشود که چنین نیست!! خود بهمین شفیق بطور مطلق دارای این گرایش نهیباشند و تاکنون نیز تمامی این جنبش را یکدست و عامل "خیزش سبز" معرفی نموده است. شفیق همانند موسوی ها به جامعه دروغ فروخته است و سرخورده از تئوری توطئه، سبزها را متهم به خیانت میکند.

## ابره‌های شوم

آسمان ایران را ابره‌هایی شوم فرا گرفته است. آنچه در راهست وحشتی است بزرگ. منطق حوادث بر هیچ چشم انداز روشنی گواهی نمی‌دهد. این را می‌شود از همان اولین روز آغاز این جنبش دید و ما پیش از روز قدس نیز اعلام کردیم آن «برخورد بزرگ» در راهست. این را به راحتی می‌شود دید.

مسخ شدگان جنبش سبز اما لم داده بر قدرت درونی نظام و نشئه در عالم هیپروتی پیشرویه‌های مدام اینترنتی و مدیایی و محبوبیت روزافزون در پایتخت‌های غرب، نخواستند این حقیقت ساده را ببینند که رژیم جمهوری اسلامی با تکنیکی نیست که با یک سوزن بت‌کوبد.

آن‌ها نخواستند واقعیت قدرت بنیانهای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی را که یک بار دیگر در تقابل با «اشرافیت» خواص صیقل یافته و میلیون‌ها نفر را در حمایت از احمدی نژاد به میدان کشانده بود ببینند. آن‌ها جمهوری اسلامی را بمب از کار افتاده‌ای نشان می‌دادند که فقط باید چاشنی اش را کشید. سناریوی خونین انفجار این بمب را آن‌ها به مردم نگفتند.

ساحران و جادوگران جنبش سبز شعبه بازانی بودند که در مقابل چشمان متحیر جامعه اینترنتی هر روز در حال محو کردن خرگوش ترسان جمهوری اسلامی و ولایت فقیه از زیر دستمال تحلیشان بودند. آن‌ها به همه دروغ گفتند، برای اینکه جنبششان برای پیشروی به این دروغ‌ها نیاز داشت.

امروز ساعت فاجعه در حال فیا رسیدن است. تمام وحشیگری نظام اسلامی که برای سالیانی لاقلم کمی رام شده به نظر می‌رسید، امروز دوباره زنده و فعال شده است.

فریاد «اعدام اغتشاشگر» در پهنه سیاست در ایران پیچیده است و رژیم جمهوری اسلامی کمترین تردیدی در اجرایی کردن این فریاد به خود راه نخواهد داد. همه این‌ها قابل پیش‌بینی بود. سبز با همه یال و کویال واقعی و ساختگی اش، با همه مدیا و افکار عمومی جهانی اش، نمی‌توانست و نتوانست آن شکافی را در ساختار رژیم حاکم و جامعه ایجاد کند که پیش شرط پیروزی هر جنبشی است. ذره‌ای حقانیت در این جنبش بی‌اعتنا به سرنوشته میلیون‌ها مردم محروم جامعه وجود نداشت.

پنج سال قبل کارگران واحد و اسانلویی که امروز در زندان است، قدرت و حقانیت دفاع از حق زندگی را نشان داده بودند که چگونه پایه تودهای خود رژیم را میتوان جذب و در مقابل آن قرار داد. آن‌ها سندیکایی ایجاد کردند که شصت درصد اعضای آن را بسیجیان و رزمندگان جبهه‌ها تشکیل میدادند و به اتکاء آن در مقابل ارگانهای رژیم صف آرائی کردند. آن‌ها نشان دادند که در دفاع از زندگی شرافتمندانه چه قدرت بسیجی نهفته است. سبز تماماً فاقد این قدرت بود، برای اینکه فاقد این حقانیت و فاقد این رسالت بود. سبز فاسد بود.

امروز دستمال‌های شعبده بازان سبز کنار رفته است و همه با حیرت شاهد آنند که خرگوش ترسانی زیر این دستمال‌ها نبود. سبز گرگ نهفته در جمهوری اسلامی را بیدار کرد و به میدان کشاند.

**[20W]Kommentar**  
هراسی بزرگ فرا گرفته است، هراس از انقلاب! و روند این حرکت را وی نمیتواند درک کند و این عدم درک اش را بهمن شفیق از روز اول اعلام کرده است. این هراس را با مفهومی بورژوازی و ضد مارکسیستی با صفت "برخورد بزرگ" اعلام کرده بود.

**[21W]Kommentar**  
رژیمی غیر از جمهوری اسلامی فقط با یک سوزن ترکیه است! و این بچه بورژوا که یک روز در عمرش کار نکرده "حقیقت ساده" را فهمیده بوده است!

**[22W]Kommentar**  
هنوز هم بهمن شفیق مرعوب قدرت احمدی نژاد میباشد!

**[23W]Kommentar**  
انتزاع باور، میتواند به قدرت آفرینش انقلاب از طریق اینترنت باور داشته باشی! بنظر نمیرسد تا کنون کسی جمهوری اسلامی را همچون مجسمه ای موربانه خورده تلقی کرده باشد که قرار بود با تلنگری فرو بپاشد، غیر از رفرمیست‌های مانده شفیق که بر این توهم بودند که با چند "سندیکا" و بیانیه از خارج کشور بساط این رژیم را فرو خواهند ریخت!

**[24W]Kommentar**  
یعنی بهمن شفیق که معتقد است رژیم جمهوری اسلامی را که اندکی سر به راه شده، نباید با اعتراض‌هایی دوباره زنده و فعال کرد. مبادا که جمهوری اسلامی دیگر بار خشمگین گردد و سرکوب کند؟! آیا سی سال نیست که جمهوری اسلامی چنین میکند؟

**[25W]Kommentar**  
بود که کارگران بدنبال دستگیری و اخراج اسانلو و یا مددی دست از کار کشیدند و یا اعتراضاتی را سازمان دادند؟! آیا اسانلو خود را از بنده جدا ساخت؟ و بهمن شفیق چه آمار دقیقی از درصد رزمندگان!! و بسیجیان (رزمنده) دارد! همچنین اینکه سازمان شغلی چه ربطی به یک جنبش سیاسی - اجتماعی دارد؟! آیا قرار بود اگر اسانلو در خارج از زندان بود انقلاب را بسیجی رعایت یا بسیجی‌ها را انقلابی کند!

**[26W]Kommentar**  
بهمن شفیق هست؟ این گرگ نهفته کیست؟ مگر خود جمهوری اسلامی نیست که هم‌واره در میدان بوده است؟ بنظر بهمن شفیق شاید جمهوری اسلامی تاکنون الهه عدل بوده که جنبش اجتماعی - طبقاتی آن را وادار به مقابله کرده است! رذیلانه تر از بهمن شفیق میتوان اندیشید؟

قربانیان این وضعیت بیش و پیش از هر کس جوانان صدیقی آن که در عشق به آزادی در خیابانها به مبارزه دست زدند.

**[27W]Kommentar:** همین جوانان را بهمین شفیق تاکنون یک مشت مرتجع طغیان گر در برابر " توده های تهیدست" که در کنار احمدی نژاد ایستاده اند تلقی کرده است.

زنانی اند که برای رهایی از آپارتاید جنسی به این جنبش دغلكار دخیل بستند دانشجویان و دانش آموزانی اند که فقط برای تنفس در هوایی آزاد به خیابانها ریختند اینها غیر خودی هایی اند که پیش از هر کس بر سرلخ جان خواهند باخت. اینها وجه معامله فی الحال رهبران سبز خواهند بود. اما فقط اینها قربانیان تحول نخواهند بود.

**[28W]Kommentar:** این زنان را بهمین شفیق زنانی دانسته است که از **قلمرو امن استودیوهای لس آنجلس و لندن و ...** رهنمود دریافت کرده اند! بهمین شفیق در تمامی نوشته هایش حرکت همین انسان هایی که در خیابانها میجنگند را از ادیخواه تلقی نکرده است. بهمین شفیق اکنون دارد وارونه نعل میزند، دروغ میگوید. وی تمامی این انسانها را جانیانی که در صدد ایجاد "فاجعه ای سیاه" هستند معرفی نموده است.

انکشاف مبارزه طبقاتی و باز شدن افقهای رهایی بخش در جامعه قربانی بزرگتر تحولات خونین روزها و هفته های آینده خواهد شد. صرف نظر از اینکه رژیم بماند یا منفرج شود، **مبارزه توده مردم حق طلب،** از ادیخواه و عدالتخواه، جنبش کارگران و میلیونها انسان شرافتمند جامعه، در پس این حوادث به عقب رانده خواهد شد و با شرایطی بسیار دشوارتر از پیش از آن روبرو خواهد گردید. خصلت یک جنبش را فقط با اهداف آن نباید سنجید، با نتایج بلاواسطه آن نیز باید سنجید و سبز می رود که به نتایجی فاجعه بار منجر شود.

**[29W]Kommentar:** بهمین شفیق و همپالگی هایش تاکنون مولاتی نظیر **"مبارزه توده مردم حق طلب"** را جزو مولاتی لعن شده به باد تمسخر گرفته و به کمتر از "کارگر" رضایت نمیداند! اکنون چه چیزی سبب گردیده است که چنین به وادی پوپولیسم گرفتار آید؟

جنبش سبز میان پرده خونینی از مبارزه طبقاتی در ایران برای گذار به یک نظام پایدار سیاسی است نه این جنبش و نه آن نیروی سرکوبگر حاکم، هیچ یک به جنبش رهائی بخش کارگران مربوط نیستند اما عمل کرد هر دو در مقابل جامعه در پرونده آنان ثبت خواهد شد هر قطره خونی که امروز بر زمین ریخته شود، جنایتی دیگر در پرونده هر دو کنشگران کنونی خواهد بود چه حاکمان پیروز و چه فریبکاران سبز

**[30W]Kommentar:** بهمین شفیق نمی فهمد که این خود مبارزه طبقاتی است و از دل همین مبارزات است که مبارزه طبقه کارگر انکشاف خواهد یافت. قرار نیست پروتاریای ایران در روزی آفتابی و اول "ماه مه" مارش انقلاب را بصدا در آورد! اما بهمین شفیق بسیار فرصت طلب میباشد، وی در لابلای نوشته اش فضا سازی هم میکند تا در پی انکشاف جنبش کارگری از دل همین مبارزه گفته باشد که او از مبارزات "جوانان و محرومان فریب خورده و زنان فریب مدلی لوس آنجلسی و ... خورده" **حق طلبی** مبارزات "توده مردم" را نوید می داده است، این فقط سیاهی ابی شوم سبز بود که تانلو و درخشش تئوری های ناب وی را پوشانیده بود! اما آن روزگاران کسانی خواهند بود که به ایشان بگویند شرمتان باد.